

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی  
برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم ابتدایی  
دوره‌ی سی و هشتم • اسفند ۱۴۰۰ • شماره‌ی بی‌دری ۳۳۱  
۲۲ صفحه • ۴۲۰۰۰ ریال • [www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)

ISSN: 1606 - 9110



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



# نوآموز

## رشد

### ۶



# روزآموز

به نام خدا

التَّصَبُّعُ  
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ  
وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی



امام کاظم (ع)  
هر کس اسراف کند، نعمت‌ها  
از دستش می‌روند.

۱ بخشندگی

۲ شعر

۴ خانه‌ی کاغذی

۶ به وقت اذان

۸ داخل این چه خبدر است؟

۱۰ پسری که خوب نگاه می‌کرد

۱۱ خورشید و آفتاب گردان‌ها

۱۲ سلام، سلامتی

۱۴ سفید و پر خاصیت

۱۵ توپ، شوت

۱۶ تمساح‌ها

۱۸ کپوتر و زنبور

۲۰ لطیفه

۲۲ کویر لوت

۲۴ داستان نیمه تمام

۲۵ نقاشی میوه‌ای

۲۶ سرگرمی

۲۸ جامدادی یا گلدان

۳۰ مثل نفس کشیدن

۳۲ یک لنگه پا

- ◆ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ◆ برای دانش آموزان پایه‌های دوم و سوم ابتدایی
- ◆ دوره‌ی سی و هشتم ◆ اسفند ۱۴۰۰
- ◆ شماره‌ی پی‌درپی ۳۳۱

- ◆ مدیر مسئول: محمد صالح مذنبی
- ◆ سردبیر: افسانه موسوی گرمارودی
- ◆ مدیر داخلی: زهرا اسلامی
- ◆ مدیر هنری: کورش پارسا نژاد
- ◆ طراح گرافیک: نگین حاج زوار

- نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶
- صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۱
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۱
- شماره: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
- چاپ و توزیع: شرکت افست

- وبگاه: [www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)
- رایانامه: [noamooz@roshdmag.ir](mailto:noamooz@roshdmag.ir)
- شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار به نشانی زیر بفرستید:
- نشانی مرکز بررسی آثار: تهران، صندوق پستی ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
- تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲
- ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

تصویرگر جلد: لاله خضری

اسفند ۸

شهادت امام کاظم (ع)



اسفند ۱۰

مبعث حضرت محمد (ص)

اسفند ۱۴

روز احسان و نیکوکاری



تولد امام حسین (ع)  
و روز پاسدار  
روز درختکاری

اسفند ۱۵

تولد امام سیّد (ع)



اسفند ۱۷

تولد حضرت عباس (ع)  
روز جانباز

نیمه شعبان  
تولد امام زمان (عج)

اسفند ۲۷



روز ملی شدن صنعت نفت

اسفند ۲۹



تصویرگر: مهدیه قاسمی



چه قدر خدا بخشنده است که درخت را آفریده. درخت هم بخشنده است؛ وقتی شاخه‌هایش را روی سرمان سایه می‌کند یا میوه‌هایش را به ما تعارف می‌کند. یا با ریشه‌هایش خاک را بغل می‌کند و برگ‌هایش را روی سر آن می‌کشد. بعد از خدا، بخشنده‌تر از درخت کسی است که آن را می‌کارد و از آن نگاه‌داری می‌کند تا خودش و دیگران از آن استفاده کنند. بیایید بخشنده باشیم.

افسانه موسوی گرمارودی

# بخشنده‌گی





# از کم، کم تر

● مریم هاشم پور  
● تصویرگر: حدیثه قربان



گفتم بیا پایین  
من منتظر هستم  
فوری فرود آمد  
روی کف دستم

از فوت و فوت من  
خیلی خوش آمد  
غل خورد و هی غل خورد  
یک دفعه غیش زد

رفت از کف دستم  
جایش ولی تر بود  
عمر حباب من  
از کم، چه کم تر بود

● یک شعر دیگر



# ردیاب

● سمیه بابایی  
● تصویرگر: حدیثه قربان



مامان من با دستمال  
دنبال گرد و خاک بود  
خانه ولی در چشم ما  
خیلی تمیز و پاک بود

دستی به کابینت کشید  
دستی به زیر و روی میز  
با دستمالش هرچه بود  
گرد و غبارش شد تمیز

دیدم که در ردیاب او  
یک نقطه حتی کور نیست  
یعنی که یک ذره غبار  
از چشم مامان دور نیست



# فانیدی کاغذی

– تَبِ تَبِ تَبِ!

آقای پوری عصایش را برداشت. سمت پنجره رفت. کامیونی دم در بود. آقای پوری غر زد: «چند روز خانه خالی بود، راحت بودم‌ها.»

و نمی‌توانست جدول حل کند. عصایش را برداشت و به طرف دیوار رفت. تاق تاق به دیوار کوبید: «خرت و پرت‌ها را روی زمین نکشید؛ بلندشان کنید. اعصاب ندارم‌ها.»

صدا از پشت دیوار گفت: «خیلی بیخشید؛ اما بعضی از این‌ها سنگین‌اند، نمی‌توانیم بلند کنیم.»  
آقای پوری زیر لب غرغر کرد و نشست تا مثل هر روز، تلویزیون تماشا کند.



– گومب، دومب، بومب.

صدا از آپارتمان بغلی بود. آقای پوری نمی‌توانست راحت صبحانه بخورد، با عصا به دیوار کوبید: «یواش، یواش، این دیوارها کاغذی‌اند.»  
صدایی از پشت دیوار گفت: «شرمنده. سعی می‌کنیم زودتر وسایل را جابه‌جا کنیم.»  
– خیز خیز خیز!

با این سرو صداها حواس آقای پوری پرت می‌شد

یک‌دفعه از پشت دیوار صدای خنده و دست زدن بچه‌ها بلند شد. به طرف دیوار رفت. تاق تاق به دیوار کوبید: «حتماً باید با صدای بلند بخندید؟»  
مامان پشت دیوار گفت: «دریا، پریا، یواش‌تر، یواش‌تر.»  
صدای خنده قطع شد. آقای پوری گفت: «دست کم همسایه‌های قبلی بچه نداشتند.»

کم‌کم آقای پوری روی مبل خوابش برد. یک‌مرتبه از صدای جیغ و داد یکی از بچه‌ها از خواب پرید.  
– بیا پایین پریا. بیا پایین.

به نظر آقای پوری صدای جیغ و گریه‌ی بچه‌ها خیلی بلند بود. عصایش را برداشت. گیج و خواب‌آلود و عصبانی به طرف دیوار رفت. تاق، تاق، تاق، تاق به دیوار کوبید: «ساکت. ساکت. چه خبرت است بچه؟ سرم را بردی.»



حوصله حرف زدن نداشت، گفت: «از مامان و بابایان  
پرسید. چه قدر حرف می‌زنید.»  
آقای پوری لباسش را پوشید و از خانه بیرون رفت.



شب‌ها، آقای پوری جلوی تلویزیون می‌نشست،  
هی این شبکه و آن شبکه می‌کرد تا خوابش بگیرد.  
از پشت دیوار صدایی شنید. با  
خودش گفت: «لابد باز جیغ و داد  
است» و به طرف دیوار رفت.  
- خوب بخوابید.



یکی از بچه‌ها گفت: «پس قصه چی بابا؟»  
- امشب خسته‌ام دخترم.

دریا گفت: «من خوابم نمی‌برد؛ چون، پریا خانم،  
روی تخت من خوابیده. اگر قصه هم نخوانی، اصلا  
اصلا نمی‌خوابم.»

آقای پوری لبخند زد و گفت: «پس مشکل حل شد.»  
بابا گفت: «فقط یکی» و شروع کرد:  
- یکی بیز، یکی نبیز. پنج تا پشه بودند که در یک روز  
و یک ساعت و یک دقیقه و یک ثانیه به دنیا آمده بودند...  
آقای پوری گفت: «فکر کنم ویز ویز پشه‌ها از جیغ  
بچه‌ها بدتر است.» بعد همان‌جا روی صندلی نشست و  
سرش را به دیوار چسباند.  
صدای خروپف آقای پوری از دیوار کاغذی رد  
می‌شد.

بچه از پشت دیوار گفت: «تقصیر پریاست. از تخت  
من پایین نمی‌آید.»  
آقای پوری بلند گفت: «زود از تخت خواهرت بیا  
پایین. گوشم کر شد. هی جیغ، جیغ.»  
صدای گریه‌ی پریا از پشت دیوار بلند شد: «آقای پورمرد،  
در خانه‌ی قبلی هم تخت بالایی مال دریا بود.»  
دریا داد زد: «ببین، خودت هم گفتی مال من بوده.»



آقای پوری گفت: «ساکت. گیجم کردید. تخت  
بالا مال کی بوده؟»

- مال من. حالا هم باید مال من باشد.

آقای پوری پرسید: «چرا باید مال تو باشد؟»

- چون من شش دقیقه از پریا بزرگ‌ترم.

آقای پوری گفت: «اگر پریا از تو بزرگ‌تر بود چه؟»  
صدای دست و جیغ پریا بلند شد: «آفرین آقای پورمرد.  
هوررررا.»

آقای پوری گفت: «جیغ نزن پریا.»

دریا داد زد: «ولی بزرگ‌تر نیست.»

آقای پوری چند بار به دیوار کوبید: «هر دو ساکت  
باشید. نوبتی، شش ماه مال پریا، شش ماه مال تو.»

دریا داد زد: «این درست نیست.»

آقای پوری گفت: «وقتی درست نیست که همه چیز  
به نفع یک نفر باشد، بچه‌جان.»

بچه‌ها پرسیدند: «یعنی چه؟»

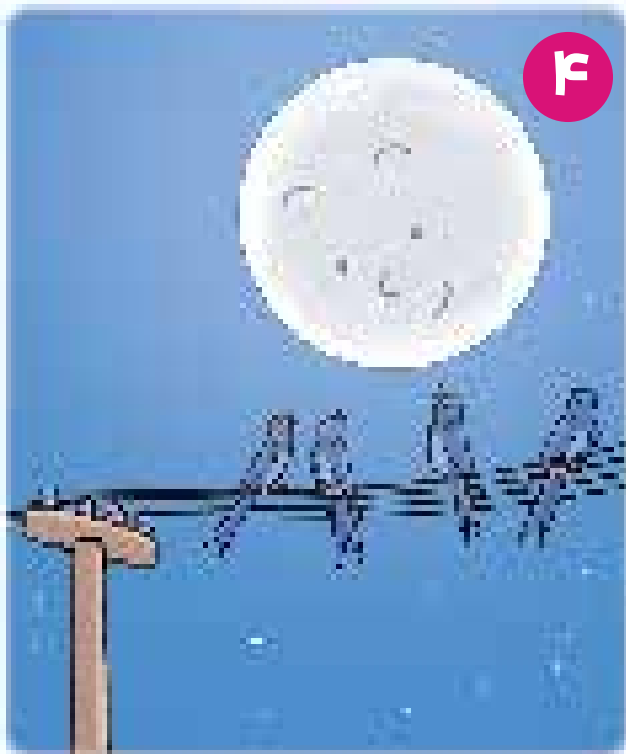
آقای پوری لپش را باد کرد و پوف کرد بیرون.





● محمدرضا شمس  
● تصویرگر: لاله ضیایی

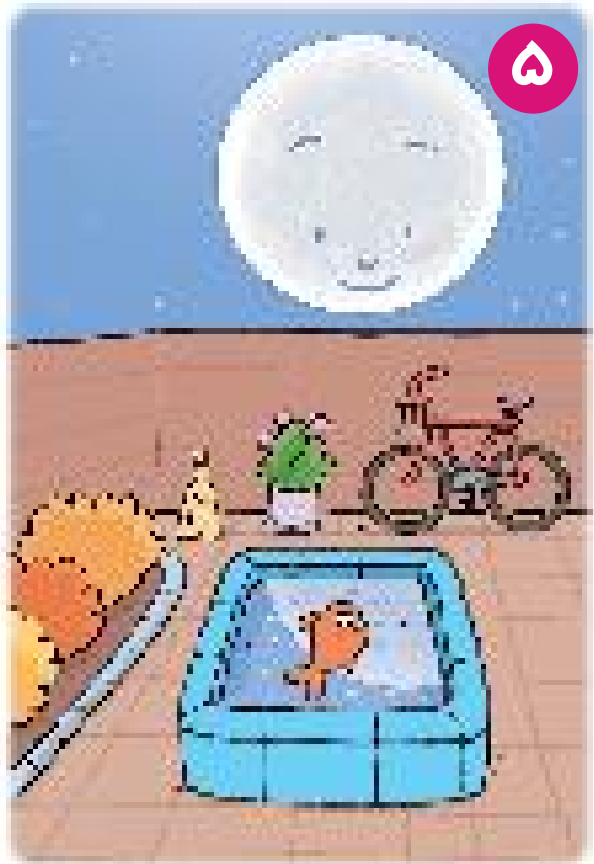
# به وقت اذان



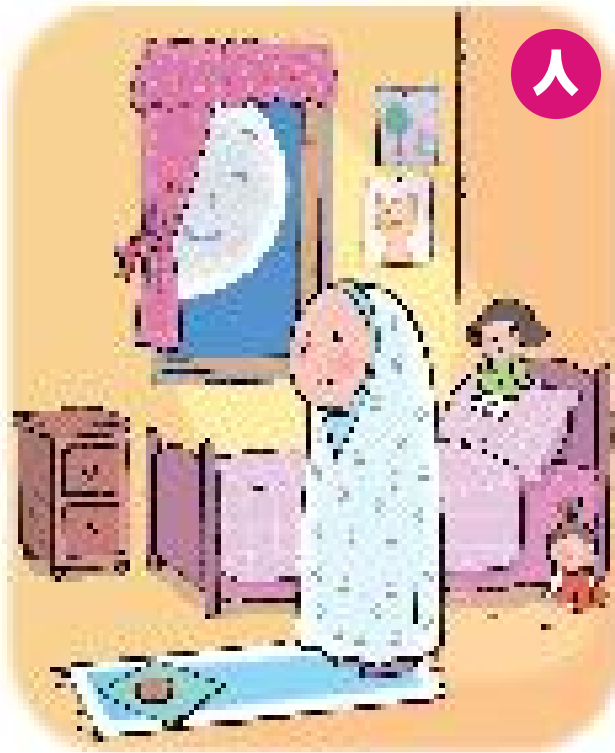




4



5



6



7



# داخل این چه خبر است؟ زیپ خراب

● تصویرگر: کیانا میرزایی

● محمدهادی نیکخواه آزاد

من داشتم اسباب بازی‌هایم را جمع می‌کردم که سحر آمد و گفت: «سهیل، پاک کن من را ندیدی؟»  
گفتم: «نه، توی جامدادی‌ات را نگاه کن.»  
سحر، جامدادی‌اش را نشان داد و گفت: «توی جامدادی‌ام بود؛ اما زیپ آن خراب شده. فکر کنم از توی آن بیرون افتاده.»  
بعد با خودم گفتم: «اصلاً زیپ چه طوری کار می‌کند؟»





بابا که داشت نان‌ها را داخل کیسه‌ی زیپ کیپ\* می‌گذاشت، گفت: «کار زیپ، خیلی شبیه به همین کیسه است. زیپ دو لبه دارد که این لبه‌ها داخل هم گیر می‌کنند و بسته می‌شوند. یک دستگیره هم دارد که وقتی آن را روی لبه‌ها می‌کشیم، آن‌ها به هم فشرده و بسته می‌شوند. مثل زمانی که ما روی لبه‌های زیپ کیپ دست می‌کشیم.»

بعد بابا به سحر گفت: «دخترم، جامدادی‌ات درست می‌شود. دهانه‌ی دستگیره‌ی زیپ آن کمی باز شده. فقط کافی است با انبردست دو طرف آن را کمی فشار بدهیم.»



\* کیسه‌هایی که سر آن‌ها شیارهایی وجود دارند و مانند زیپ عمل می‌کنند. با فشار دادنِ دوسر این کیسه‌ها، شیارها در هم گیر می‌کنند و در کیسه بسته می‌شود.

● چگونگی کار زیپ را این‌جا ببین.





# پسری که فوب نگاه می‌کرد

● محسن هجری  
● تصویرگر: رضا مکتبی

او در کنار مشاهداتش و برای تکمیل دانسته‌های خود تاریخ را هم مطالعه می‌کرد تا از گذشته‌های آن شهرها و مناطق نیز باخبر شود.  
به همین خاطر سفرنامه‌ی ناصر خسرو در میان دوستداران ادبیات فارسی و تاریخ بسیار مشهور است.

از ناصر خسرو چند کار را می‌توان آموخت:

- ۱ با دقت جهان اطراف خود را ببینیم و این مشاهده‌ها را یادداشت کنیم.
- ۲ به آن چه می‌بینیم اکتفا نکنیم و تاریخ گذشتگان را نیز بخوانیم.
- ۳ به سفر فقط به چشم تفریح و سرگرمی نگاه نکنیم و از آن بیاموزیم.

ناصر خسرو اندیشمند و ادیب ایرانی در روستای قبادیان در شهر بلخ به دنیا آمد. در گذشته شهر بلخ بخشی از سرزمین ایران بود. امروزه این شهر در کشور افغانستان است. استعداد او در یادگیری علوم، همه را متعجب می‌کرد؛ ولی از همه پیش‌تر به ادبیات علاقه‌مند بود.  
ناصر خسرو، رودکی و حافظ سه شاعر بزرگ ایرانی، حافظ کل قرآن هم بوده‌اند.

ناصر خسرو آن قدر از آموختن دانش‌های مختلف لذت می‌برد که حاضر بود سختی‌های سفر را تحمل کند. او به هر مکان جدیدی می‌رسید، با دقت همه چیز را نگاه می‌کرد. از آداب و رسوم مردم آن منطقه تا چگونگی بناها و توصیف کوه‌ها و دشت‌ها یادداشت برمی‌داشت.





## خورشید و آفتاب گردان ها

● سنا نقفی  
● تصویرگر: آناهیتا لیمویی

بود و داشت خورشیدی بالای گل ها می کشید. خیلی قشنگ بود. فکر کردم دیگر نقاشی های من به کارشان نمی آید. خانم معلم گفت: «تو چه آوردی؟» آرام نقاشی هایم را از کیفم در آوردم و به خانم معلم دادم. خانم معلم با خوش حالی گفت: «نقاشی های تو کار ما را کامل می کند.» بعد یکی یکی نقاشی هایم را کنار خورشید چسباند و گفت: «مبعث مثل این خورشید است که هر روز می تابد. فکر کن اگر نتابد چه قدر آفتابگردان ها پژمرده می شوند.» آن وقت بالای تخته نوشت: «مبعث پیامبر مهربان و خوش اخلاق ما مبارک.»

جشن داشتیم. خانم معلم گفته بود هر کس کاری کند تا جشن بهتری برگزار کنیم. لیلا گفت: «من ریشه می آورم.» زهره گفت: «خانم، خوراکی هم بیاوریم؟» مینو گفت: «من هم برای همه اوریگامی (کاغذ و تا درست می کنم و هدیه می دهم.» من نمی دانستم چه کار کنم. به خانه که رسیدم، کتاب داستان پیامبر مهربان را برداشتم و برای هر داستان از کتاب یک نقاشی کشیدم. روز بعد همه با وسایل مختلفی برای جشن به مدرسه آمده بودند. یکی تخته را پر از گل های آفتاب گردان کرده





وقتی به مغازه‌ی آقا کریم رسیدم هر چه مامان گفته بود  
فراموش کردم. چون آقا کریم نبود.  
مردی با موهای سفید وسط مغازه نشسته بود و میوه‌ها  
و سبزی‌ها را جابه‌جا می‌کرد.  
کارش که تمام شد، بلند شد. همین که من را دید با  
لبخند گفت: «به‌به، چشم ما روشن، بفرمایید چه فرمایشی  
دارید؟»

من گفتم: «من با آقا کریم کار دارم.»  
مرد گفت: «آقا کریم نیست. من آقا رحیم هستم.»  
من گفتم: «مامانم گفته من پیش آقا کریم بروم و  
با غریبه‌ها حرف نزنم.»  
او گفت: «آفرین به این بچه‌ی حرف شنو. من غریبه  
نیستم. من برادر آقا کریمم. تا دیروز من، کشاورزی  
می‌کردم و آقا کریم میوه‌ها و سبزی‌ها را در مغازه  
می‌فروخت. حالا که آقا رحیم پیر شده و قدرت  
جوانی را ندارد، آقا کریم سر زمین رفته. حالا بفرمایید  
چه فرمایشی دارید؟»

قبل از این که عصبانی شود گفتم: «مامان  
گفته بود اول سلام کنم؛ اما فراموش  
کردم.»  
آقا رحیم خنده‌ی بلندی کرد و  
گفت: «علیک سلام. جواب سلام، علیک  
است. یعنی بر شما هم سلام. برای سلام  
کردن هیچ وقت دیر نیست. سلام، نام  
خدا است.»

سلام،  
سلامتی



● مهدی معینی

● تصویرگر: مرضیه صادقی



● این مطلب هم خواندنی است.

یعنی هر وقت می گویی سلام، انگار می گویی «بسم الله».  
برای همین می گویند سلام سلامتی می آورد. خب حالا  
بفرمایید چه فرمایشی دارید؟»

من هم کاغذی را که مامان روی آن چیزهایی را که  
می خواست نوشته بود، دست آقا رحیم دادم.  
شب که شد، بابا گفت: «پسرم، آن قرآن بزرگ را برایم  
بیاور.»

قرآن را برداشتم. چشمم به نوشته‌ی روی جلد افتاد.  
روی آن نوشته بود: «قرآن کریم.»

به شوخی گفتم: «قرآن آقا کریم این جا چه می کند؟»  
بابا لبخند زد و گفت: «آن کتاب نارنجی را از قفسه

دوم برای خودت بیاور تا جوابش را نشانت دهم.»  
بابا کتاب را ورق زد، صفحه‌ای را نشانم داد و گفت:  
«این صفحه را بخوان.»

در آن کتاب نوشته بود کریم یکی از نام‌های  
خداوند است و آن قدر معنی زیبایی دارد که خداوند  
این نام را، روی پیامبرش هم گذاشته است.

وقتی قرآن خواندن بابا تمام شد، گفتم: «صفحه‌ای  
را که درباره‌ی رحیم نوشته است نشانم بدهید.»

می خواستم این بار که پیش آقا رحیم می روم، به  
او بگویم چرا پدر و مادر خدا پیامزش اسم او را  
رحیم گذاشته‌اند.





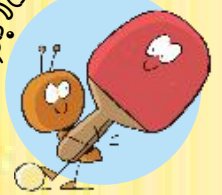
# سفید و پرخا صین

● دکتر علیرضا یارقلی  
● تصویرگر: مهسا درت التاج تهرانی

شلغم داروی مفیدی برای درمان و پیشگیری از سرماخوردگی است. این ریشه‌ی سفید و پرخا صیت، ایمنی بدن را بالا می‌برد و هنگام سینه درد، سرفه را کم و سینه را نرم می‌کند. اگر کسی خارش پوستی داشته باشد، با مالیدن آب شلغم بر روی پوست خارش او کم می‌شود. بهتر است شلغم را با سکنجبین، عسل، فلفل و زیره مصرف کنیم. حتماً یادتان نرفته که در خوردن هر چیز، حتی شلغم نباید زیاده‌روی کنیم.







# توپ، بشون

با کاغذهای باطله، روزنامه یا کاغذ رنگی، در دو رنگ متفاوت توپ بسازید. هر کدام از شما باید به تعداد مساوی توپ رنگی داشته باشد. مثلاً یکی از شما پنج توپ قرمز را و دیگری پنج توپ زرد را بردارد.

یک سبد بزرگ بین خود و دوستان بگذارید. هر دو با یک فاصله از سبد روبه روی هم بایستید.

حالا هم زمان توپها را به داخل سبد بیندازید. آن که توپ بیش تری داخل سبد می اندازد، امتیاز بیش تری می گیرد. وقتی بازی را خوب یاد گرفتید، زمان بازی را کم کنید و فاصله خودتان تا سبد را هم بیش تر کنید.

● سمیه قلی زاده

● تصویرگز: شیوا ضیایی



● انجام این ورزش را این جا ببین.



# مهرگان

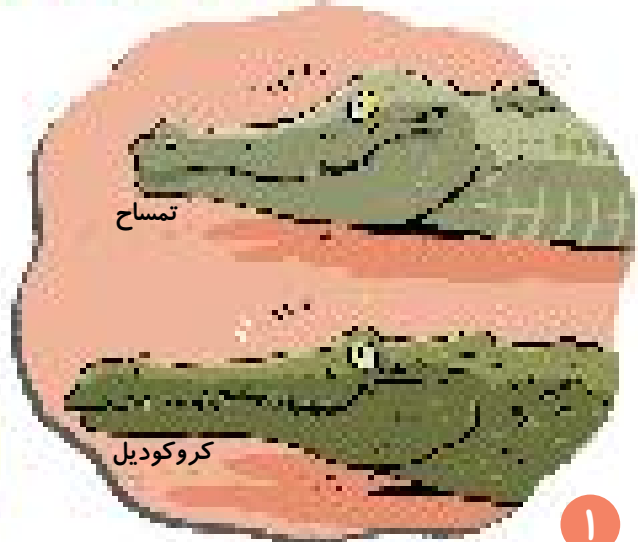
● مرتضی شمس آبادی

● تصویرگر: میثم موسوی



۳

آن‌ها به احتمال زیاد از حدود صد و پنجاه میلیون سال پیش روی زمین بوده‌اند. بعضی از آن‌ها صد سال عمر می‌کنند.



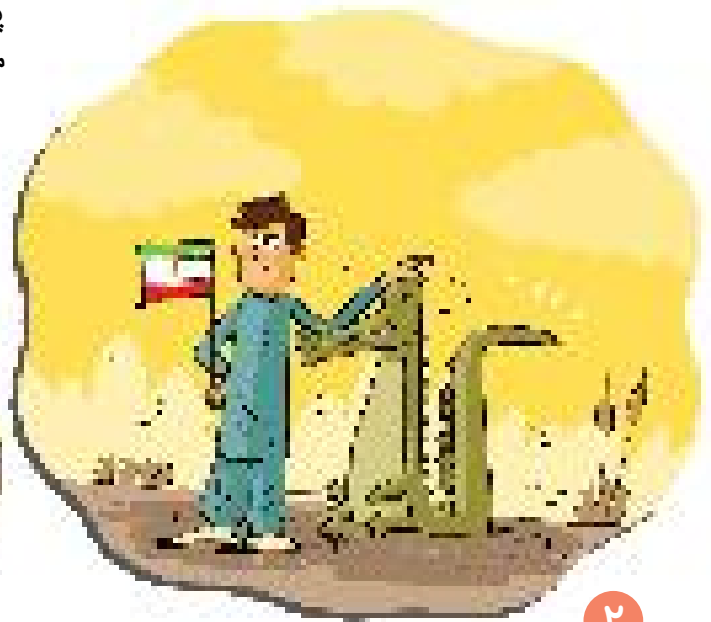
۱

تمساح‌ها و کروکودیل‌ها از یک خانواده‌اند. البته ظاهرشان با هم تفاوت‌هایی دارد. مثلاً پوزه‌ی تمساح کوچک‌تر است و برعکس کروکودیل وقتی دهانش بسته است دندان‌هایش کم‌تر دیده می‌شوند.



۴

این حیوانات بسیار صبورند.



۲

گاندو، تمساح ایرانی است و محل سکونت آن در شهرستان دشتیاری در استان سیستان و بلوچستان است.

موقع تولد بیست سانتی متر هستند؛ اما وقتی بزرگ می شوند از یک تا نه متر طول دارند.



۵

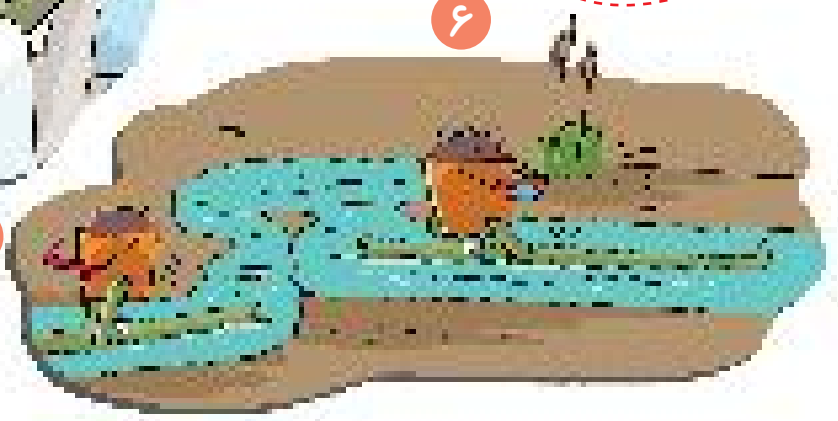
زبان آن‌ها به سقف دهانشان چسبیده و نمی توانند آن را بیرون بیاورند.

با وجود دندان‌های تیز غذایشان را نمی چوند. اگر هم دندان‌شان بیفتد دوباره جای آن در می آید.

در تابستان با باز نگاه داشتن دهانشان بدنشان را خنک می کنند.

به کمک دمشان تا چهل کیلومتر بر ساعت شنا می کنند و حتی تا سه ساعت در آب روی دم خود به صورت عمودی می ایستند.

۶



گاندوها در کنار رودخانه و آبگیر، کانال‌های عمیقی درست می کنند که روزهای گرم در آن استراحت کنند. این کانال‌ها باعث می شود آب رودخانه و آبگیرها تبخیر نشوند و پر آب باقی بمانند.



۷

بچه گاندوها از زمان تولد، خودشان باید غذایشان را پیدا کنند.



۸

در خون گاندوها ماده‌ای وجود دارد که به درمان بعضی بیماری‌های انسان‌ها کمک می کند.



# کیبوتر و زنبور

● نویسنده: جی. سی. هیل

● مترجم: مجید عمیق

● تصویرگر: سمیه محمدی

کنار رودخانه درخت سرسبزی بود که دسته‌ای زنبوعسل بالای آن کندو داشتند. آن‌ها با جمع‌آوری شهد گل‌ها از گلزارهای دور و برشان سرگرم درست کردن عسل بودند. یک‌بار یکی از زنبورها تشنه‌اش شد و نزدیک رودخانه فرود آمد تا آب بخورد. در همین لحظه جریان آب رودخانه او را به داخل آب کشید و او داشت غرق می‌شد. کیبوتری که در آن نزدیکی‌ها و روی درخت نشسته بود زنبور عسل را دید. بلافاصله برگ‌ها را از شاخه‌ی درخت جدا کرد و نزدیک زنبور عسل انداخت. زنبور هم روی برگ درخت رفت و نجات پیدا کرد.





مدتی گذشت. کبوتر روی درخت نشسته بود که یک شکارچی را دید. شکارچی با تفنگش او را نشانه گرفته بود. کبوتر خواست فرار کند؛ اما یک شاهین بالای سرش پرواز می کرد و او راه فرار نداشت.

همان زنبور عسل که چند روز پیش نجاتش داده بود، آن دور و بر بود. زنبور با دیدن شکارچی او را نیش زد. شکارچی تیرش خطا رفت و شاهین پا به فرار گذاشت و کبوتر نجات پیدا کرد.



یک قصه‌ی دیگر



# بازارچه

پیتزا فروش: ببخشید خانم، پیتزایتان را دوازده تکه کنم یا شش تکه؟  
مشتری: شش تکه کافی است. آخر رژیم دارم.



احمد عربی  
تصویرگز: سام سلیمانی

گردآوری: حمیده سیوانی امیرخیز  
تصویرگز: سمیرا حسینی

پدر: دخترم یادداشت معلمت را بیاور ببینم.  
دختر: فردا می آورم.  
پدر: چرا فردا؟  
دختر: چون دوستم آن را از من قرض گرفته به پدر و مادرش نشان بدهد تا قدرش را بدانند.

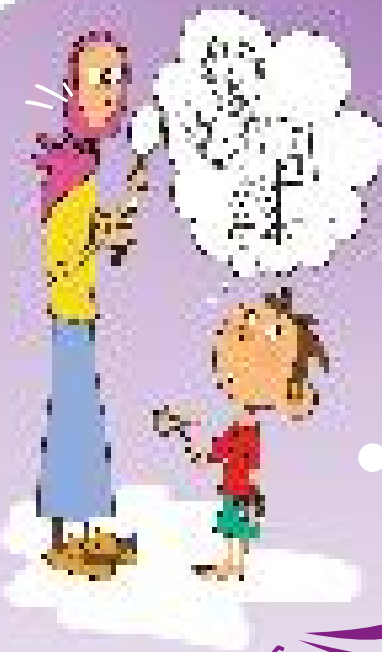




لطفه‌های بیش‌تر را  
این‌جا بخوان.



قاضی: من با این همه سابقه در کار شما  
مانده‌ام. باورم نمی‌شود به خاطر دعوی ده سال  
پیش، حالا او را کتک زده باشی.  
متهم: آقای قاضی، آخر حرف زشتی به  
من زده بود. به من گفته بود: اسب آبی.  
قاضی: تو ده سال پیش او را بخشیدی.  
حالا چرا او را کتک زدی؟  
متهم: آخر من تازه دیشب اسب آبی را در  
تلویزیون دیدم.



معلم: اگر سه بطری آب در دست شما  
باشد، من هم چهار بطری دیگر در دست  
شما بگذارم، چه دارید؟  
شاگرد: اجازه، قدرت زیاد.



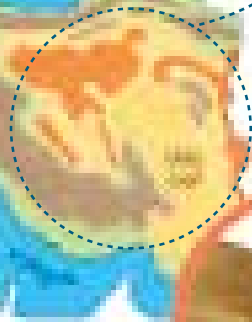
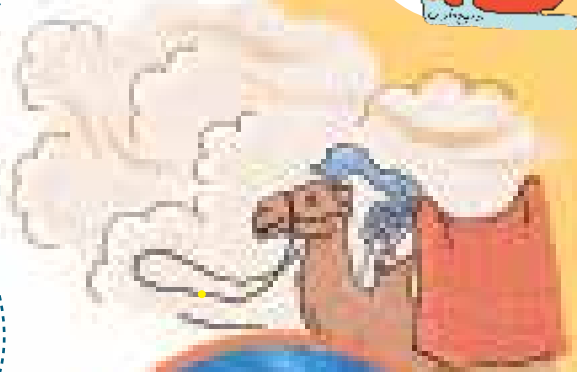
پسر: مامان، ما می‌توانیم با خدا قرار بگذاریم؟  
مامان: بله، چه‌طور مگر؟  
پسر: چون دیدم پدربزرگ امروز مرتب به  
ساعتش نگاه می‌کرد و می‌گفت: «خدا یا عجله کن».  
انگار با خدا قرار داشت.



# کویر لوت

- مهناز عسگری
- تصویرگر: لاله ضیایی

کویر لوت در بخش هایی از استان های کرمان، خراسان جنوبی و سیستان و بلوچستان قرار گرفته است. این کویر پهناور کاملاً بی آب و علف است و سطح آن را فقط دانه های ریز شن و ماسه و تپه های شنی پوشانده است. لوت به معنی برهنه است. اگر به این کویر سفر کنید، با چشمان خود می بینید که این نام چه قدر مناسب این کویر است.



در میان کویر لوت، تپه هایی باریک و بلند وجود دارند. این تپه ها به «کلوت» معروف اند. این کلوت ها در طول هزاران سال بر اثر وزش باد و جابه جا شدن شن و ماسه ساخته شده اند. «گندم بریان» منطقه ای در کویر لوت است که از شدت داغی هیچ جانور و گیاهی نمی تواند در آن زندگی کند.



شب‌های کویر لوت بسیار زیبا و پرشکوه است. آسمان مثل قیر، سیاه است و هزاران ستاره آن بالا چشمک می‌زنند. ستاره‌ها به قدری نزدیک‌اند که انگار اگر دست دراز کنیم، می‌توانیم مشت مشت از آن‌ها برداریم.



در این کویر سنگ‌ها در روز داغ می‌شوند و در شب بر اثر سرما خُرد می‌شوند و می‌شکنند. به همین خاطر شب‌ها صدای ترق تروق خرد شدن سنگ‌ها در سکوت کویر می‌پیچد.

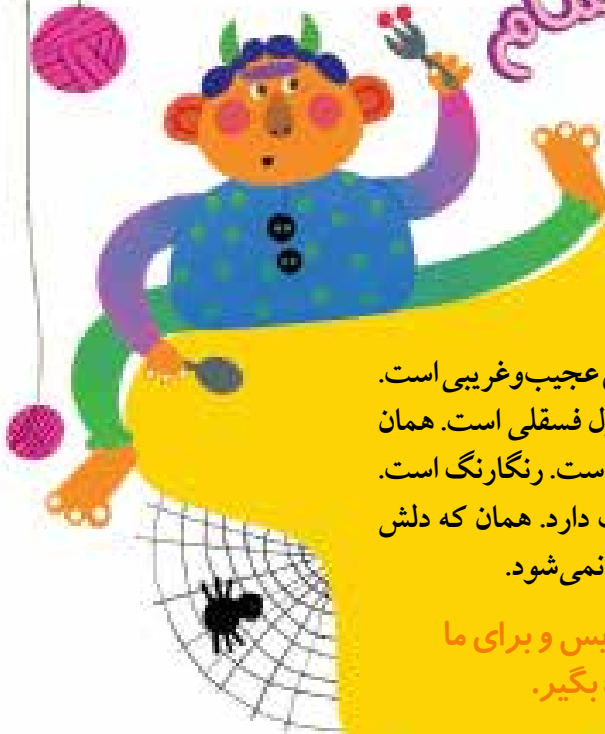
کویر لوت آنقدر گرم است که جای مناسبی برای زندگی نیست. در جاهایی که ذره‌ای آب در خاک راه پیدا کرده، درختچه‌ی گز رویده است. تعداد این درختچه‌ها کم است؛ اما همین مقدار کم باعث زندگی در دل کویر شده است. در کویر لوت، جانوران زیادی زندگی نمی‌کنند. تصویر برخی از آن‌ها را این‌جا می‌بینی. مادات را بردار و نام هر حیوان را با یک خط به تصویرش وصل کن.





# داستان نیمه تمام

کبری بابایی  
تصویرکن: حدیثه ترابان

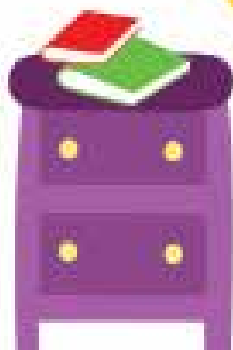


اگر گفتمی این رد پای کیست؟ رد پای عجیب و غریبی است. شاید باورت نشود؛ اما این رد پای غول فسقلی است. همان که در قصه هاست و خیلی کوچولو است. رنگارنگ است. مهربان است و بازی کردن را دوست دارد. همان که دلش می خواهد بزرگ و ترسناک شود؛ اما نمی شود.

قصه‌ی بامزه‌ی او را بنویس و برای ما بفرست و جایزه بگیر.

خانم منظم حواسش همیشه جمع است. همه چیز را سر جای خودش می گذارد؛ اما حالا در دردرس بدی افتاده. چون اصلاً یادش نمی آید کتابی را که از دوستش امانت گرفته کجا گذاشته است. هر چه فکر می کند فایده‌ای ندارد. دوستش امروز می آید تا کتاب را پس بگیرد.

به نظر تو در این قصه چه اتفاقی می افتد؟  
آن را بنویس و برای ما بفرست و جایزه بگیر.





## نقاشی میوه‌ای

● وجهه عینعلی

● عکاس: اعظم لاریجانی



ما برای انجام این نقاشی از پوست هویج و انار استفاده کردیم. شما می‌توانید از پوست میوه‌های دیگری مثل هلو، بادمجان، سیب، پرتقال و حتی پیاز استفاده کنید. با استفاده از رنگ قرمز پوست انار و رنگ نارنجی پوست هویج، گل‌های رنگارنگی ساختیم و با استفاده از برگ‌های طبیعی و کشیدن چند ساقه برایشان ساقه و برگ گذاشتیم.



به رنگ پوست خوراکی‌ها نگاه کنید.  
چه نقاشی‌های دیگری می‌توانید بکشید.

**کارهای زیبایتان را برای ما بفرستید.**



راه این سفینه را برای رسیدن  
به کره‌ی زمین نشان بده.



### بگرد و پیدا کن

سام سلماسی

هفت کفشک ماهی در این تصویر پیدا کن.

### بازی و ریاضی

مجید عمیق



آیا می‌توانی هشت عدد از این چوب  
کبریت‌ها را طوری برداری که دو تا مربع  
درست کنی؛ مربع‌هایی که با یکدیگر در  
تماس نباشند؟



کتاب‌های خوب و  
خواندنی را این جا بین.

جالب و خواندنی

● مجید عمیق



هر دو چشم کفشک ماهی در یک طرف سرش قرار دارند. البته در دوره‌ی نوزادی هر طرف سرش یک چشم دارد؛ اما چون به پهلو در کف دریا دراز می‌کشد، کم‌کم چشمی که به سمت کف دریا قرار دارد به سمت دیگر سرش حرکت می‌کند. با این کار از دید دشمنان مخفی می‌شود.

این ماهی دنبال شکار نمی‌رود؛ چون خیلی تنبل است و منتظر می‌ماند تا شکار خودش به سمت او بیاید.

به جای علامت سوال چه عددی قرار می‌گیرد؟

		۸	۵	
		۶	۷	۹
	۸	۹	۷	
۹	?	۸		
۷	۹			

به جای علامت سوال چه عددی قرار می‌گیرد؟



● مجید عمیق  
من چه هستم که حتی اگر بشکنم از ارزش من کم نمی‌شود.

- ۱ امام سوم شیعیان
- ۲ کشف می‌کند.
- ۳ روز پانزدهم اسفند چه روزی است.
- ۴ شاعر و نویسنده‌ی بزرگ ایرانی
- ۵ از ثانیه بیش‌تر است.
- ۶ هم معنی ویژه
- ۷ بعد از یک می‌آید.
- ۸ نام شهری نزدیک تهران
- ۹ روز نیست.
- ۱۰ جزیره‌ای در جنوب ایران



# جامدادی یا گلدان

● فاطمه (سونیا) عزیز باوندپور  
● عکاس: اعظم لاریجانی

در اطراف ما قوطی‌های فلزی زیادی هستند که می‌توانیم با کمی خلاقیت، آن‌ها را به اشیایی کاربردی و زیبا تبدیل کنیم. مراقب باشید از قوطی‌هایی استفاده کنید که لبه‌ی تیز و بُرنده نداشته باشند.  
(اگر خواستید از این قوطی‌ها استفاده کنید، حتماً با کاغذ لبه‌ی تیز آن را بپوشانید.)

وسایل مورد نیاز:

قوطی‌های فلزی، رنگ اکریلیک، قلم‌مو، اسفنج و مداد

\* این کار را  
به کمک یک  
بزرگ‌تر انجام  
دهید.



● ابتدا سطح قوطی را با ابر یا اسفنج رنگ می کنیم. فقط کافی است ابر را با رنگ خیس کنیم و روی سطح قوطی ضربه بزنیم.

● پس از آن طرح مورد نظرمان را، که انواع گل ها هستند، بر روی قوطی می کشیم و با قلم مو رنگ آمیزی می کنیم. در کنار گل ها می توانیم از پروانه، زنبور و طرح هایی که به گل ها مربوط هستند، استفاده کنیم.



● از این قوطی ها می توانیم به عنوان جامدادی یا گلدان برای کاشت گیاه و یا جای قاشق و چنگال استفاده کنیم.



● روش ساخت این کاردستی را این جا ببین.





# مثل تقس کشیدن

● بهاره جلالوند

● تصویرگر: رضا مکتبی ● عکاس: غلامرضا بهرامی

تا حالا پیش آمده وقتی یک کتاب داستان را در دست می‌گیرید، با خودتان بگویید کاش اسم شما روی جلد کتاب بود؟ چه قدر هیجان‌انگیز است که آدم بتواند یک کتاب بنویسد و بقیه هم آن را بخوانند. اما از کجا باید شروع کرد؟ چون نوشتن کتاب داستان به این سادگی‌ها نیست. گفت‌وگوی ما با «جعفر توزنده جانی»، نویسنده‌ی پر سابقه‌ی داستان‌های کودک و نوجوان، به شما کمک می‌کند تا درباره‌ی نویسندگی بیش‌تر بدانید.



## ● بچه‌ها برای نوشتن داستان از کجا

### شروع کنند؟

اولین قدم در نوشتن داستان، خواندن کتاب است. یک نویسنده، هر قدر بیش‌تر کتاب خوانده‌باشد، کلمات بیش‌تر و جملات بهتری در ذهن دارد. فقط هم نباید کتاب داستان بخواند. خواندن کتاب‌های علمی، تاریخی، روانشناسی و غیره به او کمک می‌کنند و اطلاعات زیادی در اختیار او می‌گذارند تا در داستان‌ها از آن‌ها کمک بگیرد. یک نویسنده با خواندن افسانه‌ها یاد می‌گیرد چگونه از جهان واقعی وارد جهان خیالی شود.

## ● آیا خواندن انواع کتاب‌ها کافی است؟

خواندن کتاب به تنهایی کافی نیست. همه‌ی نویسنده‌ها برای این‌که بتوانند داستانی را راحت بنویسند، سال‌های زیادی نوشتن را تمرین کرده‌اند. یک نویسنده باید دفتر یادداشتی داشته باشد تا ایده‌هایش را در آن بنویسد. بهترین کار داشتن





همان‌طور که یک انسان بدون نفس کشیدن مداوم زنده نمی‌ماند، نویسنده هم اگر ننویسد، احساس زنده بودن نمی‌کند.

یک دفترچه خاطرات است تا چیزهایی را که در روز می‌بینید و می‌شنود در آن یادداشت کند. این دفترچه به نویسنده کمک می‌کند تا نوشتن را تمرین کند.

### ● برای نویسنده شدن چه ویژگی‌هایی باید داشت؟

همان‌طور که گفتم یک نویسنده باید به اطراف خود با دقت نگاه کند تا ایده‌های خوبی برای نوشتن بیابد. هم‌چنین او باید گوش‌های شنوایی داشته باشد و از کنار جملاتی که می‌شنود به راحتی نگذرد و درباره‌ی آن‌ها فکر کند. بسیاری از نویسندگان، ایده‌ی داستان‌های خود را با شنیدن حرف‌های مردم پیدا می‌کنند. نویسنده باید در نوشتن نظم داشته باشد؛ مثلاً صبح‌ها وقتی از خواب بیدار می‌شود حتماً بنویسد. گاهی حتی می‌تواند خواب‌هایش را بنویسد. نویسنده باید همیشه در حال نوشتن باشد. نوشتن برای نویسنده مثل نفس کشیدن برای انسان است.





نویسنده: صادق جلابی فر  
تصویرگر: زهره بیگدلو

# یک لنگه پا



۱  
قبل از انجام این آزمایش لیوان نیمه پری را به آرامی به چپ و راست خم کن و خوب به سطح آن نگاه کن.



۲  
ما به یک قوطی نوشیدنی فلزی و خالی نیاز داریم. تلاش کن قوطی خالی را روی لبه‌ی آن متعادل و یک لنگه پانگه داری.



۳  
نکته در خود نوشیدنی است. مقداری از نوشیدنی را دوباره به داخل قوطی برگردان. چندبار آزمایش کن و مقدار مناسب را پیدا کن.  
فکر می کنی مایع داخل قوطی چه شکلی شده باشد؟

اگر این عروسک‌ها را دیده باشی، این‌ها طوری ساخته شده‌اند که همیشه تعادلشان را حفظ می کنند.



انجام این آزمایش را این جا بین.

# ژله‌ی لبو

- زهرا اسلامی
- عکاس: اعظم لاریجانی
- تصویرگر: میثم موسوی

## مواد لازم:

- چغندر متوسط، سه عدد
- شکر، پنج قاشق غذاخوری
- ژلاتین، دو قاشق غذاخوری
- آب لبو، یک لیوان
- شیر، نصف لیوان
- خامه‌ی صبحانه یا ماست پرچرب، نصف لیوان



آشپزی  
من و مامان



## طرز تهیه:

- ۱ مامان چغندرها را پوست گرفت و پخت. (آنقدر آب ریخت که وقتی چغندرها پخت، فقط به اندازه‌ی یک لیوان آب لبو باقی ماند.)
- ۲ مامان پودر ژلاتین را همراه شیر روی بخار کتری گذاشت تا آب شود.
- ۳ ما لبوهای پخته، آب لبو، محلول شیر و ژلاتین، شکر و خامه را داخل مخلوط‌کن ریختیم و با هم قاطی کردیم.
- ۴ بعد پوره‌ی به دست آمده را داخل قالب ریختیم و سه ساعت در یخچال گذاشتیم تا ژله‌ی ما آماده شود.



